

## پزشکان ایرانی به جامعه آمریکا خدمت کردند

**سپید:** چرا نگاه اقتصادی به این رشته زیاد شده؟

در تمام جامعه مردم پولکی شده اند و این فقر مخصوص یک قشر نیست. پزشکی رشته مستقلی است و خیلی ها دوست دارند کار مستقلی داشته باشند و از طرفی هنوز رشته پزشکی حرفه مورد احترامی برای مردم است هرچند پزشکان جدید و جوان ما آن میزانی که باید برای مریض وقت صرف نمی کنند و کمی پولکی شده اند، ولی همچنان مردم

پزشک ها را دوست دارند و برایشان احترام قائلند. از طرفی تعداد دانشکده های پزشکی زیاد شده، زمان ما فقط یک دانشگاه تهران بود و یک دانشگاه پهلوی و خیلی مثل من مجبور می شدند برای ادامه تحصیل به خارج بروند. ولی الان تعداد دانشکده ها آنقدر زیاد شده که ظرفیت پزشکی ما تکمیل شده است.

**سپید:** شما را پایه گذار جراحی اطفال در ایران می دانند، یعنی قبل از شما چنین تخصصی نداشتیم؟

تا زمانی که من به شیراز برگردم، جراحی اطفال به طور مستقل انجام نمی شد و تنها در دانشگاه تهران جراحی تخصصی اطفال انجام می شد و بعد که من برگشتم کم کم رشته تخصصی جراحی اطفال را پایه گذاری کردیم.

**سپید:** روزی چند ساعت کار می کردید؟

روزی ۸ ساعت تمام وقت در دانشگاه بودم و شب ها کشیک داشتم برای آموزش دستیاران

جراحی. جراح کسی است که کارش زمان ندارد و برای ما فرقی نمی کرد صبح آموزش جراحی داشته باشیم یا شب.

**سپید:** زندگی تان را دوست دارید؟

زندگی ۸۵ ساله ام را بی نهایت دوست دارم. همکاران زیادی دارم که هم دوره هم بودیم و آنها خارج از کشور ماندند و الان می بینم که چقدر دوست داشتند در ایران می ماندند. من زندگی ام را از تمام جنبه هایش دوست دارم. ثمره زندگی من نوه هایم هستند.

**سپید:** اخلاق حرفه ای را چطور ارزیابی می کنید؟

به دلیل اینکه تعداد پزشک زیاد شده طبیعتا درآمدها هم کم شده و اخلاق از نظر مالی افت کرده ولی از نظر علمی و تکنولوژی وضعیت خیلی خوبی داریم. به نظرم همه خیلی خوب هستند.

**سپید:** یعنی شما چالش اخلاق در جامعه پزشکی را قبول ندارید؟

## کریم واعظ زاده، جراح ۸۵ ساله ای که پراز انرژی و شوخ طبع

# چهار نسل پزشک تحویل جامعه داد



### ■ حمیده طاهری

دکتر کریم واعظ زاده در آستانه ۸۵ سالگی با شوخ طبعی خوشایند در حیاط زیبای منزلش در شیراز پذیرایمان شد. مردی روپرویم نشستته که هر آنچه از کودکی اش به یاد دارد شیطنت هایش بوده، مردی که سال ها قهرمان پرش ارتفاع بوده و عضو تیم والیبال دانشکده پزشکی ژنو. او هنوز در پس فراموشی های گاه و بیگاهش استوار و راسخ می ایستد و وقتی از شیطنت هایش تعریف می کند با همان شور و شوق جوانی می خندد. بخشی از تاریخ شفاهی جراحی کشور که اگر سایه نامهربان فراموشی نبود می توانست روایت گر بخش مهمی از تاریخ شکل گیری جراحی اطفال در ایران باشد. مردی که ۶۰ سال تیغ یکی از ظریف ترین جراحی ها را به دست گرفت و بنیان گذار جراحی اطفال در دانشگاه شیراز است و می گوید: «من زندگی ۸۵ ساله ام را بی نهایت دوست دارم. من همکاران زیادی دارم که هم دوره هم بودیم و آنها خارج از کشور ماندند و الان می بینم که چقدر دوست داشتند در ایران می ماندند. من زندگی ام را از تمام جنبه هایش دوست دارم.» واعظ کریم زاده با همان شوخ طبعی اش می گوید که ایران در زمینه پزشکی خدمت بزرگی به آمریکا کرده است: ایران به آمریکا خیلی خدمت کرده؛ درصد زیادی از پزشکان مطرح و تاثیر گذار آن ها ایرانی اند و از این جهت ایران خدمت بزرگی به آنها کرده است و مدیون ما هستند. او در سال ۱۳۳۵ از دانشکده پزشکی دانشگاه ژنو، سوئیس فارغ التحصیل شد. تخصص و فوق تخصص رادر رشته جراحی عمومی و اطفال، دانشکده پزشکی دانشگاه لوزان سوئیس (۱۳۴۲) گذراند و فوق تخصص جراحی اطفال را از دانشگاه پنسیلوانیا آمریکا در سال ۱۳۴۹ گرفت. او سال ها استاد جراحی دانشگاه علوم پزشکی شیراز بود. ریاست بیمارستان سعدی (شهید فقیهی) از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۱، رئیس بخش جراحی دانشگاه علوم پزشکی شیراز (۱۳۵۵-۱۳۶۳)، مؤسس و رئیس بخش جراحی اطفال دانشگاه علوم پزشکی شیراز در دهه ۶۰، عضو کالج جراحان آمریکا، عضو شاخه آسیایی جراحان اطفال از جمله سمت های اجرایی او بوده است.

برای اینکه از چاقوکشی خوشم می آمد (می خندد) در دوران دبیرستان که این را می دیدم، به خودم می گفتم بروم شغلی را پیدا کنم و ببینم در شکم چه خبر است. در لوزان یک استاد جراحی معروفی داشتند که به فرانسوی به او می گفتند سگ سر. ما هم به فارسی به او می گفتیم سگ سر. استاد بسیار مشهوری بود. در لوزان آموزش جراحی را در آنجا دیدم و دوره جراحی عمومی که تمام شد، به مدت یک سال دوره جراحی تخصصی اطفال را خواندم و بعد به ایران آمدم. از نوروسرجری و ارتوپدی خوشم نمی آمد. ولی جراحی را دوست داشتم. انگشتانم خیلی تیز و فرزند بود و کلا از استایل کار جراحی خوشم می آمد.

**سپید:** حالا با این روحیه چرا رشته اطفال را انتخاب کردید؟

چون از اطفال بیشتر خوشم می آمد.

**سپید:** چرا به ایران باز گشتید، در حالی که می توانستید در آنجا بمانید؟

دکتر علی فرپور در یک اتاق بودیم.

دانشکده در ژنو بسیار مرتب بود و پانسویونی برای دانشجویان در خود دانشگاه وجود داشت. زبان آن ها فرانسه بود و من در ایران فرانسوی خوانده بودم. البته قبل از اینکه بروم، ۲ تا ۳ ماه بازم فرانسه خواندم. در آن زمان رسم نبود که در دبیرستان انگلیسی درس بدهند. در شیراز هم کلاس زبان فرانسه می رفتم. در آنجا با دکتر احمد بنی هاشمی و علی فرپور اتاقی به ما دادند که من هر شب بیرون می رفتم و شب دیروقت که می رسیدم سنگ می زدم به شیشه تا در را باز می کردند و من از دیوار بالا می رفتم و وارد خوابگاه می شدم.

**سپید:** چه زمانی به ایران برگشتید؟

بعد از گذراندن دوره پزشکی عمومی در ژنو، به لوزان برای گذراندن دوره تخصص جراحی رفتم.

**سپید:** چرا جراحی را انتخاب کردید؟

من به خانه اش بروم.

**سپید:** بورسیه شدید یا با هزینه پدرتان رفتید؟

با هزینه پدرم بود اما با نرخ دولتی که وزارت علوم معین کرده بود. **سپید:** از شیطنت های دوران دبیرستان خود، خاطره ای ماندگار و شیرین به یاد دارید؟

چندان خاطره ای به یاد ندارم. خاطراتی که یادم می آید این است که زمانی که من در مدرسه البرز درس می خواندم، سینما می رفتم و همیشه دیر برمی گشتم و مجبور می شدم که برای اینکه وارد بشوم از دیوارهای مدرسه بالا بروم. البته در خوابگاه اتاقم در طبقه اول بود و من از پنجره وارد اتاقم می شدم.

**سپید:** این شیطنت در دوران دانشجویی تان هم بود؟

من همیشه و هنوز هم شیطنت دارم. در دوره ای که به سوئیس رفتم با چند تا از شیرازی ها در خانه پیرزنی که اتاق اجاره می داد، با مرحوم

**سپید:** از خودتان برایمان بگویید. در کجا به دنیا آمدید؟

یزد، قم و کاشان جایی از ایران و این خاک به دنیا آمدم، حالا اسمش چه فرقی می کند؟ من در ۲۳ خرداد سال ۱۳۱۰ در آباده که قسمتی از استان فارس است به دنیا آمدم.

**سپید:** در آن زمان آباده شهر بود؟

بله. شهر بود و اکنون هم شهر است.

**سپید:** شغل پدرتان چه بود؟

پدرم مدیر دبستان بود که بعدها مدیر دبیرستان شد.

**سپید:** چند خواهر برادر بودید؟

۹ بچه بودیم که در حال حاضر چند نفری بیشتر نماندیم

**سپید:** همه خواهر و برادرها درس خواندند؟

بله. تقریباً همه درس خواندند. البته آن زمان ها درس خواندن دخترها خیلی باب نبود ولی خواهرهای من حداقل تا کلاس ششم را خواندند.

**سپید:** خودتان دوست داشتید درس بخوانید یا پدر و مادرتان شما را تشویق کردند؟

در آن زمان پدر و مادرها نقش اصلی را داشتند. هم پدرم و هم مادرم دوست داشتند ما درس بخوانیم و تا جایی که به یاد دارم مادرم بیشتر هوای درس خواندن ما را داشت. تا دبیرستان آباده بودم و بعد شیراز. کلاس یازدهم و دوازدهم را در دبیرستان شاهپور شیراز گذراندیم. یک سال هم در تهران بودم و از آنجا رفته سوئیس و پزشکی خواندم.

**سپید:** قدیمی ترین خاطرتان از آباده را یادتان می آید؟

چند خواهر و برادر کوچکتر از خود داشتم. بچه خیلی شیطانی بودم. یادم هست که دست بزنی داشتم و راه به راه بچه های کوچکتر از خودم را می زدم.

**سپید:** چه شد از آباده رفتید؟

کلاس نهم و دهم در آباده نبود و من مجبور شدم به شیراز بیایم. در شیراز در خانه عمه ام بودم. دائم هم پرسرش را که از من کوچکتر بود، کنک می زدم. تا جایی که عمه جان گفت بیشتر از کلاس دوازده نمی توانم من را نگه دارد. کلاس دوازدهم من را به مدرسه البرز تهران فرستادند که مدرسه شبانه روزی بود.

**سپید:** پدر و مادرتان هر ۹ خواهر و برادرهای تان را به شیراز فرستادند؟ نه خواهرهایم که زیاد علاقه ای به ادامه تحصیل نداشتند و بعد از کلاس نهم در همان آباده ماندند. دو برادرم را هم به تهران فرستادند، دقیق یادم نمی آید.

**سپید:** چطور شد که به تهران آمدید و در دبیرستان درجه یک تهران مشغول به تحصیل شدید؟

پدرم تحقیق کرد و دبیرستان البرز شبانه روزی هم بود. با دکتر بنی هاشمی که استاد شیمی دانشگاه شیراز بود، در یک اتاق بودیم. من تا ۲ تا ۳ شب بیرون بودم و چون همه جا بسته بود، از دیوار بالا می رفتم و یواشکی وارد خوابگاه می شدم.

**سپید:** تا آن وقت شب کجا می رفتید؟

با دوستانم سینما می رفتم یا باهم صحبت می کردیم. درهای مدرسه بعد از ساعت ۹ بسته می شد. دکتر بنی هاشمی در را برایم باز می کرد. شیطنت هایم تا پایان کلاس دوازدهم ادامه داشت. بعدازآن هم به ژنو در سوئیس رفتم.

**سپید:** چرا به سوئیس رفتید؟

دانشگاه ژنو در تهران خیلی مشهور بود و آدم های حسابی را به این دانشگاه می فرستادند. پدر من به دلیل اینکه چند دوست و آشنا در ژنو داشت، من را فرستاد تا درس بخوانم.

**سپید:** چرا پزشکی خواندید؟ علاقه داشتید؟

پزشکی خواندم چون رشته دیگری نمی شناختم و سراغ نداشتم.

**سپید:** یعنی نمی دانستید که می توانید مهندسی بخوانید؟

من از اسم مهندسی اصلاً خوشم نمی آمد. ولی خب برادرهایم مهندسی خواندند و حتی پسر هم مهندس شد.

**سپید:** پزشکی را به خاطر اسمش شروع کردید؟

نه. برای اینکه پزشکی در ایران خیلی موردعلاقه همه بود. من حتی در کنکور دانشگاه تهران هم شرکت کردم و قبول شدم. منتها در تهران، برای اخلاق خوب! و شیطنت هایم کسی مرا قبول نکرد که

## خلاصه گفتگو

- کلاس دوازدهم من را به مدرسه البرز تهران فرستادند که مدرسه شبانه روزی بود.
- پزشکی خواندم چون رشته دیگری نمی شناختم و سراغ نداشتم.
- چندان خاطره ای به یاد ندارم. خاطراتی که یادم می آید این است که زمانی که من در مدرسه البرز درس می خواندم، سینما می رفتم و همیشه دیر برمی گشتم و مجبور می شدم که برای اینکه وارد بشوم از دیوارهای مدرسه بالا بروم. البته در خوابگاه اتاقم در طبقه اول بود و من از پنجره وارد اتاقم می شدم.
- به من می گفتند که دیوانه ای و چرا در همین جا نمی مانی. در آمریکا جراحی می کردم به من می گفتند همین جا زندگی کن. حتی اساتیدم اصرار داشتند که من بمانم.
- فرزند آخرم خیلی علاقه داشت که پزشکی بخواند، من گفتم دیوانه ای که پزشکی بخوانی!
- بله زیرا بیشتر از هر چیزی پزشکی را دوست داشتم. دوباره جراحی را می خواندم و جراح اطفال می شدم و از هیچ کدام از آن ها پشیمان نشده ام.
- سال ها دانشجویان پزشکی زیادی داشتیم و ۴ نسل پزشک به جامعه تحویل داده ایم. بعدازآن چند نسل جراح تربیت کردیم. اغلب جراحان عمومی که در قسمت های مختلف کار می کنند، شاگردهای من بودند.
- کسانی که در خارج از کشور درس می خواندند و بهترین جایی که می توانستند کار کنند شیراز بود و به نتیجه خوبی هم می رسیدند.
- اصلاً به پول فکر نکرده بودم. از زمان بچگی همیشه می دیدم که پدر و مادرم چقدر برای پزشک ها احترام قائلند و من بیشتر همین جنبه احترام و حرمت اجتماعی اش برایم مهم بود و برایم جذابیت داشت.
- زمان جنگ خیلی به جبهه می رفتم ولی الان خیلی دقیق یادم نیست که دقیقاً کجاها می رفتم ولی خب جبهه ها به جراح نیاز داشت و ما هم که دریغ نمی کردیم هرکجا که لازم بود و به ما می گفتند می رفتم. در کمپ های جراحی و شهرهای نزدیک به مناطق عملیاتی می رفتم.
- من از بریدن و دوختن خوشم می آمد جراحی را دوست داشتم من و هم نسلی های من هیچ وقت به جنبه مالی فکر نمی کردیم و هر کدام مان سراغ تخصصی می رفتم که دوست داشتیم. ■